

اکبر گنجی و آموزه قرآن محمدی

(۱)

لبّ سخن آقای اکبر گنجی در سلسله مقالات "قرآن محمدی" به قرار زیر است (بگذارید آن را "آموزه محوری" بنامیم):

آموزه محوری: قرآن کلام پیامبر است نه کلام خداوند.

اما چرا باید این ادعا را پذیرفت؟ به نظر می رسد که گنجی برای اثبات این مدعا از دو شیوه بهره می جوید:

شیوه نخست آن است که وی می کوشد نشان دهد دلایلی که عالمان مسلمان در دفاع از منشأ الهی قرآن آورده اند نامعتبر است. البته روشن است که نقض دلایل اثبات امر الف به معنای نفی امر الف نیست. به بیان دیگر، حتی اگر معلوم شود که تمام آن دلایل مخدوش است، منطقاً ثابت نمی شود که قرآن کلام خداوند نیست. از این روست که گنجی برای تحکیم آموزه محوری شیوه دومی را نیز در پیش می گیرد.

شیوه دوم آن است که وی می کوشد نشان دهد که شبهات مهمی در خصوص وثاقت تاریخی قرآن وجود دارد. به نظر می رسد که گنجی معتقد است که اگر این شبهات وارد دانسته شود، در آن صورت دیگر نمی توان قرآن را کلام خداوند دانست. به بیان دیگر، پیراسته بودن ساحت متن مقدس از غبار آن انتقادات **شرط لازم** الهی دانستن منشأ قرآن است.

به گمان من حق با گنجی است که مسلمانان فرهیخته باید شبهات تاریخی مربوط به وثاقت متن را جدی تلقی کنند و بکوشند پاسخی در خور و خردپسند برای آن انتقادات بیابند. اما از آنجا که گنجی در "قرآن محمدی" قرآن را کلام پیامبر می داند، لاجرم باید فرض کنیم که دست کم از منظر او علی الاصول می توان برای آن شبهات پاسخی درخور و خردپسند فراهم آورد، و وثاقت تاریخی قرآن (یا دست کم بخش مهمی از آن) را تصدیق کرد.

به گمان من ادعای اصلی گنجی از اینجا آغاز می شود: به اعتقاد وی، حتی اگر برای شبهات مربوط به وثاقت تاریخی قرآن پاسخی در خور بیابیم، باز هم نمی توانیم قرآن را کلام خداوند بدانیم، بلکه دفع آن شبهات نشان می دهد که قرآن کلام پیامبر است نه خداوند. به بیان دقیقتر، به نظر می رسد که وی معتقد است که دفع آن شبهات **شرط کافی** صدق "آموزه محوری" است. به گمان من روح استدلال گنجی در "قرآن محمدی" را می توان در عبارات زیر یافت:

" اگر قائلان به سخن پیامبر بودن قرآن بتوانند به کلیه شبهات تاریخی وثاقت متن پاسخ گویند، کار آنان تمام است و مدعای آنان تثبیت خواهد شد. اما اگر قائلان به کلام الله بودن قرآن بتوانند به کلیه شبهات وثاقت تاریخی متن پاسخ گویند، تازه اثبات کرده اند که تمام قرآن سخن پیامبر گرامی اسلام است، ولی اثبات کلام الله بودن قرآن نیازمند ادله جداگانه است. به نظر [مؤلف؟] "قرآن محمدی"، اثبات سخن خدا بودن قرآن ناممکن است."¹

این استدلال مبتنی بر دو ادعای زیر است:

ادعای اول- اگر شبهات تاریخی مربوط به وثاقت متن پاسخ یابد، آنگاه ثابت می شود که قرآن کلام پیامبر است.

ادعای دوم- اثبات منشأ الهی قرآن ناممکن است.

¹ اکبر گنجی، "امام زمان به چه کار فقها می آید؟" سایت رادیو زمانه، ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۷.

(۲)

در حدّی که من درمی یابم، ادعای نخست کاذب و ادعای دوّم نامدلل است.

بگذارید نخست ادعای اوّل را بررسی کنیم: فرض کنیم که شبهات تاریخی مربوط به وثاقت قرآن پاسخ در خور و خردپسندی بیاید. آیا از این امر می توان نتیجه گرفت که قرآن کلام پیامبر است؟ به گمان من پاسخ آشکارا منفی است. به نظر می رسد که گنجی دو گزاره زیر را هم ارز تلقی کرده است:

(۱) سخن الف بر زبان فرد ب جاری شده است.

(۲) سخن الف سخن فرد ب است.

اما این دو گزاره مطلقاً هم ارز نیست. فرض کنید که من شعری از حافظ را برای شما می خوانم. این شعر بر زبان من جاری شده است اما کلام من نیست. شما نمی توانید آن شعر را به صرف آنکه بر زبان من جاری شده است از آن من بدانید. تمام نقل قولهای مستقیم بر زبان گوینده جاری می شود ولی سخن گوینده بشمار نمی آید. دفع شبهات مربوط به وثاقت تاریخی قرآن صرفاً نشان می دهد که آن کلام بر زبان پیامبر جاری شده است. اما از اینکه سخنی بر زبان پیامبر جاری شده است نمی توان نتیجه گرفت که آن سخن کلام خود پیامبر بوده است. اختلاف نظر میان کسانی که قرآن را کلام پیامبر می دانند با کسانی که برای قرآن منشأ الهی قائلند در این نیست که گروه اوّل معتقدند که قرآن بر زبان پیامبر جاری شده است، و گروه دوّم منکر آن امر هستند. اختلاف نظر ایشان بر سر این است که آیا سخنی که بر زبان پیامبر جاری شده است سخن خود اوست یا نقل قولی از جانب خداوند. دفع شبهات تاریخی مربوط به وثاقت متن صدق گزاره (۱) را نشان می دهد نه صدق گزاره (۲) را، و مطلوب استدلال گنجی گزاره (۲) است نه گزاره (۱). بنابراین، به نظر می رسد که گنجی با هم ارز گرفتن گزاره های (۱) و (۲) در واقع مرتکب نوعی مصادره به مطلوب شده باشد.

اما درباره ادعای دوّم چه می توان گفت؟ این ادعا از استدلالهای پیشین گنجی بسی فراتر می رود. او در بهترین حالت نشان داده است که استدلالهایی که تاکنون عالمان مسلمان برای اثبات منشأ الهی قرآن اقامه کرده اند مخدوش است. اما از این گزاره که

(۳) "تاکنون دلیل موجهی برای اثبات منشأ الهی قرآن عرضه نشده است" (به فرض صحت)،

مطلقاً بر نمی آید که،

(۴) "بنابراین،" اثبات منشأ الهی قرآن ناممکن است."

در حدّی که من می دانم، گنجی مطلقاً هیچ دلیلی برای صدق گزاره (۴) اقامه نکرده است.² البته گنجی می تواند به نحو موجهی ادعا کند که:

(۵) من دلیل موجهی برای اثبات منشأ الهی قرآن به نظرم نمی رسد. (در اینجا می توان صرف ادعای گوینده را دلیل صدق مدعای او بشمار آورد.)

اما اگر ادعای او این باشد که

(۶) به نظرم هیچ دلیلی برای اثبات منشأ الهی قرآن وجود ندارد

² البته من معتقدم که گزاره (۴) نه فقط نامدلل که کاذب است. به بیان دیگر، به گمان من، می توان دلایل موجهی برای این اعتقاد که قرآن کلام خداوند است اقامه کرد. اما خواه این ادعا درست باشد خواه نادرست، وظیفه اقامه برهان در اینجا برعهده قائلان گزاره (۴) است.

در آن صورت باید نشان دهد که رأی وی مبتنی بر کدام دلایل و قرائن است. (در اینجا نمی توان صرف ادعای گوینده را دلیل صدق مدعای او بشمار آورد.)

(۳)

بنا بر آنچه گذشت، به نظر می رسد که باید مدعیات محوری گنجی را به صورت زیر بازنویسی کنیم:

(۱) احیاناً می توان وثاقت تاریخی قرآن (یا دست کم بخش مهمی از آن) را تصدیق کرد. (این مدعا پیش فرض "آموزه محوری" است.)

(۲) تأیید وثاقت قرآن نشان می دهد که قرآن به واقع بر زبان پیامبر اسلام جاری شده است.

(۳) دلایلی که تاکنون توسط عالمان مسلمان برای اثبات منشأ الهی قرآن اقامه شده است متقن نیست.

کسانی که قرآن را کلام خداوند می دانند با مدعیات (۱) و (۲) هیچ مشکلی ندارند. فرض مدعای (۳) نیز کاملاً با فرض منشأ الهی قرآن سازگار است. به بیان دیگر، هیچ یک از این مدعیات سه گانه را نمی توان نافی منشأ الهی قرآن و مثبت آموزه محوری گنجی تلقی کرد. بنابراین، به نظر می رسد که ساختار اصلی استدلال گنجی در مقالات "قرآن محمدی"، در بهترین تفسیر آن، از اثبات نتیجه مورد نظر وی ناتوان است.

آرش نراقی

کالیفرنیا، سن برناردینو

۱۶ نوامبر ۲۰۰۸